نزدیک است از منه هیب اذ یغشی السدرة ما یغشی منتفع شوند اما تقدیمی لخص الموانس بذنب فوق عنایتست که نبته ما زاغ
البصر وما طغی از سدرة المنتهی اوصاف بشر بقاب و تمسین که نسایت حجاب نفس و ایة انوار قدس است و اینجا ست
که من عرف نفسه فقد عرف ربه ای درویش در نوبت معنی القوة این باشد که بقدر جهد و طاقت مجاهده کشیدن از برای
روزی که شما را بخدا بات راه مانده یا چنانچه شرح از ره بود که وقفت فیه رجوع بدیا باشد که رجعون فیه اول جو بنفوه آخر رجوع خود
در ان رجع هر نفسی توفیه اجر بکتسبات خود نمایند اولیا را وعده ماست و بشارت بلطف و احسان و اعدا را وعید و انذار است
بقیه غفلات یکی را رحم میسوزد و با دیگری بامید میسازد تشریحی فرمود که رجوع بدست یکی بوعده آن فوز و خواهد بود و بر تو نیا
و دیگری بتهدید و آن امر فراست مرتقب را که در هر نفسی بکم تقلبها کیف شاء تا دل را با دکار لیست و او را با دل با ذاری و دل از آن
دوست و از آن آل را پرست بالا و ذات آب گل بیت گفته عزیز از دلم را بعشق بگفت ٭ آن منست دل تو نفس تو
کار ذا بعد از ذکر با بیان مدینه نیکند که در معاملات دری فرو بست دیگری میگشاید با امتنع کرد و در سلم اجازت میفرماید در آنچه
که در بیان باب فرود آمد الطوال آیات در تست و شرح و کشف و احکام در وحی بسط و ابان واضح شد و از اینجا معلوم میگردد
که رعایت حقوق خلق و بهجت و بسط در اموال که قوام مهام دین بدست لازم و لازم و این آیت مرا نیز هند میزند
سی اند که ملاست و شتل بر چهار ده حکم کلی لازم بر یک پند این حکم دیگر کشف میکرد و چنانچه تفصیل پایه دانش آنرا تعالی یا ایها الذین
ای جماعت که دیدگان اذا تداینتم بدین چون معامله کنید با یکدیگر بوای معنی عقدی بیند از عقود شرعیه که بدل از آن
باشد تقدیر برای آنست تداین یعنی تجارتی و قاطعی می آید تا معلوم شود که مراد معاطات است نه مجاز آنا برای تاکید باشد یا بجهت
عموم با هر دینی که بوالدنگ یا بسیار درخت او و نیل شود و صاحب کشاف گوید برای جمع میفرماید که جهت است از آنکه گفتند
الذین با سبب اگر باعث بر کتابت است یا اگر ظاهر شود و تنویع و بنا باجل حال بدانند که اینجا مقصود دینی است معین
الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده و معلوم است بقیت پسند و شهر و زمان حصاد و در جمع عاج و امثال آن که وقت معین است
و هرگاه که چنان معامله کنید فاکتبوه کا پس بنویسید آنرا بر صفحه مشتمل بر وصف معاد و ذکر معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا
حاجت برجوع و آن کنید چه این صورت سبب استحکام معاملات و موجب ایمنی از نسیان و انکار ولیکتب و باید که بنویسد
آن و شهد را بینکم کاتب بالعدل ٭ در میان شما نویسنده بداد و راستی یعنی زیاده و کم کننده مال و اجل عاملی و در فرط
کتابت و آنچه نویسند متفق علیه باشد چه اگر اختلافیات بود توهم آن است که چون بقضای رفع کنند و مخالف مذهب خود نیست
ابطال کند و بدان جهت حق ضایع گردد و دیگر از الفاظ مختلف که موجب نزاع است احتراز نماید چه کتابت برای رفع نزاع است
یا نه ولا یاب کاتب و باید که سر باز نزند هیچ نویسنده بنگیر کاتب بعد از نفی اعاده و عدم رکیک و در بین کتابت چار توان
اول آنکه فرض کفایت است دوم آنکه فرض عینیست بشرط فراغ کاتب سیم آنکه فرض بوده و منسوخ گشته بعد قوله تعالی ولا یضار
کاتب ولا شهید چهارم بطریق استحباب یعنی اولی باشد که باکنند نویسنده و بعد از آنکه از والتماس کنند ان یکتب

اکه بنویسد و شهد معامله را کما علمه الله همچنانچه بیاموزانید آنرا خدای یعنی بدان نوع که امر شرع بدان وارد شده یا چنانچه الهام شما
بر نوشتن و توفیق ارزانی فرموده تا از نعمت بهره مند گشت و دین نفعی بر گشت از حق سبحانه تعالی و باید که بی پسین
از استماع کتابت سخنی فرموده دیگر بار و بهیبت تاکید میکند و میگوید فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا
کننده و از خدای بترسد و در حقوق کم نکند در کتابت و لیتق الله ربه و باید که بترسد
شیئا جایی چه توقف یعنی حاصل خیر رشید که در مال خود تبذیر میکند و آن از تضییع می اندیشد یا بجهت ان ایشان
از خدای که پرورد کار اوست ولا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از آن حق چیزی او گشته اند
کاتب باید که از خدای بترسد که شتان نامعلوم میگوید ان کان الذی علیه الحق یا عاجز باشد ناتوان یعنی سخن نگوید او اشواند که دین
کودک خود در شیخ فانی ان یمل هو یا اگر مطلق توانایی ندارد یا نمیتواند او لا یستطیع اگر املا کند او که مدیونست
جهت آنکه خرس شد یا گفته زبان دار و یا بدان نعمت که متعارف قوم است و دنیا نباشد یا چه پس بود و غایب بود یعنی
که موش نزد کاتب سفیر نبود فلیملل ولیه پس املا آن حق کند ولی یکی از میان که گفت یعنی متولی او را و آن قیم است
اگر بدون سبی و مختل العقل شد وکیل مترجم اگر غیر مستطیع بود و باید که این ولی اقرار کند از نقل ای بالعدل بر استحی
در انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و اقراری که مضر باشد بمدیون یا بدان ازدی صادر شود و اگر گفته اند ولیه یعنی حق گزار
دین است املا کند یه کاتب چرا بحق خود از دیگران دانا تر خواهد بود سخنی بعید است زیرا که اگر قبول مقر اعتبار بود ای
حق سبحانه و تعالی باستحکام امور و معاملات نمیفرمود ای حال کما الهی بوثاقت این امر نافذ شد و اینجا بوثیقت بر دو گشت
شاهد و یکی کتابت و دیگری اشهاد و چه در احکام معامله مجرد کتابت کافی نیست لاجرم بعد از حکم کتابت طریق اشهاد هم مشتمل
چنان میفرماید و میگوید واستشهدوا شهیدین بر معامله خود و شهیدین دو گواه ای فرد در معاملات گواه از کرش پسندیده است
در شاهدات از آن چاره نیست تا مرتبه مشتبه نشود و نزد مالک در کل اعلان شرطست نه اشهاد و بر مضر حمله مرضه
بقیه عدلی دو گواه معاملات کم زان نشاید گفته که انسان مطبوع است بر سهو و غفلت و چون گواه یکی باشد امکان دارد که
از آن معامله فراموش کرده و حقی ضایع گردد پس یکی منم گردند تا هر یک مذکر صاحب خود باشند و حقوق ارباب حقوق
اصول باید هم او گفته که اهی بقدر مراتب سیاست یعنی فرا خور حال و اگر غیر مسلمت چون تا چهار گواه باید و اگر بر مستحق
برای رانده شود یعنی یک گواه شاید چه چون میان ایشان سلطنت چون معاملات دشمنی گرد
کمتر از حال تبول نباید و چون در بیع آیه اشهاد بر مدینه است حق سبحانه و تعالی فرمود که دو گواه گیرید من رجالکم از مردان
شما یعنی اهل این شما که بالغ باشند و از آن جنب یا ایها الذین آمنوا دلالت دارد بر مومن و رجالکم دلیلست بر بالغ و فقیه

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)